

شناسایی عوامل مؤثر در خشونت علیه زنان شهر اهواز

سارا حیدری نژاد^{۱*} و عبدالرضا نواح^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲۳ صص ۱۳۳-۱۵۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۳۰

چکیده

پژوهش حاضر با هدف شناسایی عوامل مؤثر در خشونت علیه زنان شهر اهواز صورت گرفته است. داده‌های این تحقیق با روش پیمایش و با استفاده از پرسش‌نامه‌ی خودسنجی از نمونه‌ای با حجم ۲۰۰ نفر از زنان متأهل مراجعه‌کننده به دستگاه قضایی به علت واقع شدن خشونت علیه آن‌ها توسط همسر خویش به روش نمونه‌گیری در دسترس جمع‌آوری شد. فرضیات از طریق ضریب همبستگی پیرسون، آزمون تی گروه‌های مستقل و رگرسیون چند متغیره آزمون گردیدند. روایی پرسش‌نامه از طریق روایی صوری مورد سنجش قرار گرفت و پایایی آن از طریق ضریب آلفای کرونباخ محاسبه شد. ضرایب به‌دست آمده برای متغیرها ۰/۶۵ به‌دست آمد که براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که ابزار پژوهش ابزاری پایا و اعتمادپذیر بود. نتایج پژوهش نشان داد که بین پذیرش اقتدار مرد در خانواده، جامعه‌پذیری جنسیتی، داشتن اقتدار و سلطه‌ی مرد، اعتیاد شوهر، دخالت خانوادگی مرد، نبود حمایت اجتماعی در خشونت علیه زنان رابطه‌ی معنی‌داری مشاهده شد. بنابراین هر چه پذیرش اقتدار مرد در خانواده، جامعه‌پذیری جنسیتی زنان، اقتدار و سلطه‌ی مرد در خانواده، دخالت اطرافیان زن و مرد و نبود حمایت اجتماعی زنان افزایش یابد، خشونت علیه آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. هم‌چنین خشونت علیه زنان در بین زنان دارای شوهر معتاد بیشتر از زنان دارای شوهر غیرمعتاد بوده است. از بین متغیرهای مستقل، به ترتیب بیشترین سهم را در میزان خشونت علیه زنان، پذیرش اقتدار مرد با $(\beta = 0/387)$ ، دخالت خانواده مرد با $(\beta = 0/373)$ ، اقتدار و سلطه‌ی مردانه با $(\beta = 0/241)$ ، نبود حمایت اجتماعی با $(\beta = 0/224)$ و جامعه‌پذیری جنسیتی با $(\beta = 0/223)$ دارند.

واژه‌های کلیدی: دخالت خانوادگی مرد، حمایت اجتماعی، خشونت علیه زنان

^۱- کارشناس ارشد گروه جامعه‌شناسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

^۲- دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

* نویسنده مسئول: f.f.k.1395@gmail.com

پیشگفتار

هنگامی که از نهاد خانواده صحبت به میان می‌آید، بلافاصله در ذهن، صمیمیت، عشق و علاقه، روابط افراد با یکدیگر و... تداعی می‌شود؛ چرا که ثبات استحکام و برقراری نظم در این نهاد منوط به داشتن روابط صحیح اعضای خانواده است. ولی گاهی خانواده‌هایی به چشم می‌خورند که در میان آن‌ها روابط خاصی حاکم شده است که همین روابط، نوعی رفتار خشونت آمیز را به وجود می‌آورند و این خشونت، تصویر آرام خانه و نیز امنیتی را که حاصل خویشاوندی است، در هم می‌شکند. احتمال مورد ضرب و شتم قرار گرفتن یک فرد در خانواده به مراتب بیشتر از بیرون خانه است. خشونت علیه زنان به معنای هر نوع رفتار خشونت‌آمیز وابسته به جنسیت است که موجب آسیب شده و یا احتمالاً منجر به آسیب‌های جسمی، جنسی، روانی و غیره می‌شود. با وجود دگرگونی در ساختار خانواده و نقش‌های خانوادگی، خانواده همچنان یکی از نهادهای اصلی هر جامعه‌ای است و تشکیل خانواده و تلاش برای حفظ و بقای آن از مهم‌ترین رفتارهای اجتماعی انسان به شمار می‌رود. اما تأکید بر نگهداشت خانواده به هر قیمتی، حتی اگر در آن‌جا مهر و محبتی وجود نداشته باشد، می‌تواند امکان بروز خشونت را در خانواده افزایش دهد. در بسیاری از موارد، آداب و رسومها بر رفتار خشونت‌آمیز در خانواده، به‌ویژه علیه زنان، مهر تأیید می‌زنند. پدیده‌ای که امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی کشور و حتی جهان مطرح می‌باشد. خشونت خانوادگی^۱ را می‌توان مجموعه‌ای از رفتارها معرفی کرد که فرد برای کنترل رفتارها و احساسات فرد دیگر بدان متوسل می‌شود. ابراز رفتارهای حسادت‌گونه‌ی افراطی و ایجاد رعب و وحشت در دیگری موجبات انزوا و تنهایی قربانی را فراهم می‌گردد و باعث می‌گردد تا فرد متخاصم در موضع کنترل دیگر افراد خانواده باقی بماند (Pournaghash Tehran, 2005).

خشونت علیه زنان دارای ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و روانی می‌باشد که پرداختن به ابعاد مختلف آن می‌تواند زوایای تاریک آن را روشن نماید. شواهد نشان می‌دهد که در کشور ما ایران نیز مانند سایر کشورها، خشونت علیه زنان، به مسئله‌ی اجتماعی قابل تأملی تبدیل شده است. زنان در اثر باورهای غلط و حاکمیت نگاه‌های پدربسالارانه، چنان اجتماعی شده‌اند که بخش عمده‌ای از وضعیت خشونت بار زندگی خود را از دیگران پنهان کنند و فقدان آمار دقیقی از پدیده همسر آزاری در جامعه‌ی ایران می‌تواند به نوعی تأیید کننده‌ی این امر باشد، از طرفی هم قوانین جامعه‌ی ایران نیز مجازات سنگینی برای مردان خشونت‌گر قائل نشده است. آنچه مسلم است این است که خشونت در ابعاد مختلف خود در درون خانواده‌های ایرانی نیز صادق است. در ایران خشونت علیه زنان همواره به عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت مردانه به کار رفته و به طور

۱- domestic violence

مشخص در دو حوزه‌ی خصوصی و عمومی اتفاق افتاده است. حوزه‌ی خصوصی شامل خشونت در خانه‌ی پدر و شوهر می‌باشد و از حوزه‌ی عمومی می‌توان به مواردی چون آداب و رسوم، فرهنگ شفاهی و مکتوب، نهادهای اجتماعی و نظام حکومتی اشاره کرد. خشونت علیه زنان پدیده‌ای است اجتماعی، اما نمی‌توان با توضیحات کلی علت واقعی وقوع خشونت‌ی خاص را تبیین کرد. پدیده‌ی خشونت علیه زنان، پیوندهای تنگ‌انگ با ساختارهای فرهنگی - اجتماعی جوامع دارد. در جوامع سنتی، فراوانی و شدت خشونت علیه زنان بسیار بیشتر از جوامع توسعه یافته و مدرن است و دلیل این تفاوت را می‌توان در نفوذ و چیرگی ساختارهای شکل گرفته بر پایه‌ی سنت‌ها و پذیرش آن‌ها در عرصه‌های خصوصی و عمومی جستجو کرد. در جوامع سنتی و به خصوص بخش روستایی آن‌ها، ارزش‌های مردسالار، ارزش‌هایی مشروع و غیرقابل انکار است و هر گونه مقاومت در برابر آن به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف اجتماعی قلمداد شده، واکنش شدید اجتماعی و عرفی را بر می‌انگیزاند. در چنین ساختاری، اعمال خشونت علیه زنان، که اساساً شکلی پنهان دارد، نه تنها از سوی مردان، بلکه از سوی خود زنان نیز به عنوان بخشی از واقعیت زندگی اجتماعی شان مشروعیت می‌یابد (Yazdkhasti, 2008).

در استان خوزستان با توجه به دیدگاه‌های سنتی حاکم در خصوص زنان، به زن همیشه به عنوان موجود ضعیف نگرسته می‌شود و هنوز هم پای‌بند به قوانین و مقررات درون عشیره‌ای و سنت‌ها و آداب و رسوم گذشتگان و نیاکان خود هستند و هنوز در قلب عشیره و قبیله‌ی خود زندگی می‌کنند. با زنان در نظام قومی و طایفگی توأم با تحقیر و بی‌اعتباری زنان و رفتاری توأم با خشونت و امر و نهی است. خشونت در رابطه با زنان ابعاد مختلف کلامی، روانی، جنسی، جسمی و اقتصادی دارد. خشونت علیه زنان به عنوان یک آسیب اجتماعی در جهان امروز شناخته می‌شود؛ چرا که عدم برخورد و علاج این مسأله، یعنی حذف نیمی از سرمایه‌های انسانی جامعه می‌باشد. بنابراین با توجه به مباحثی که بیان شد و همچنین به دلیل اهمیت موضوع در این تحقیق سعی خواهد شد که به این سؤال پاسخ داده شود که: وضعیت خشونت علیه زنان شهر اهواز چگونه و چه عواملی بر آن مؤثر است؟

(Mohammadi and Mirzaei, 2012) در تحقیقی با عنوان بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه‌ی شهرستان روانسر) به این نتایج رسیدند که بیشترین خشونت رایج، خشونت روانی و خشونت جنسی و کمترین میزان خشونت، خشونت اقتصادی است. هم‌چنین بین تصور اقتدارگرایانه‌ی مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری وجود دارد. بین کمک و همکاری مرد در کارهای منزل با خشونت علیه زنان رابطه‌ی معکوس و معنی‌داری

وجود دارد و بین تجربه‌ی خشونت زن و مرد در خانواده‌ی مبدأ و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی مستقیم و معنی‌داری وجود دارد.

(Lhastani and Madani, 2010)، در پژوهشی با عنوان گرایش شوهران به خشونت علیه همسران در شهر شیراز نشان دادند که بین سن شوهر و تفاوت تحصیلات همسران با گرایش شوهر به خشونت علیه همسر، رابطه معنی‌داری وجود ندارد، اما از سوی دیگر، بین تعداد فرزندان، سن ازدواج شوهر، اختلاف سنی همسران، اعتقاد شوهر به کلیشه‌های جنسیتی، قومیت شوهر، خویشاوند همسری، شغل شوهر، مشاهده‌ی خشونت توسط شوهر در خانواده و رضایت‌مندی شوهر از زندگی زناشویی با گرایش به خشونت علیه همسر، رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد، هم‌چنین یافته‌های این پژوهش نشان‌دهنده‌ی همبستگی قوی بین عامل فرهنگی اعتقاد شوهر به کلیشه‌های جنسیتی و گرایش شوهر به خشونت علیه همسر به میزان ۰/۰۷۳ می‌باشد.

(Bgrzayy, 2003)، در تحقیقی به بررسی عوامل مؤثر بر میزان خشونت مردان نسبت به زنان در شهرستان ایلام پرداخته است. نتایج حاصله حاکی از آن است که بین میزان تصمیم‌گیری زن در امور مهم زندگی با میزان خشونت علیه زنان رابطه‌ی معنی‌داری وجود ندارد. نتایج کلی این تحقیق نشان داده که اکثر زنان جامعه آماری از طرف همسرانشان با خشونت روبرو شده‌اند و شایع‌ترین خشونت در بین آن‌ها خشونت روحی-روانی بوده است.

مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش

جامعه‌پذیری جنسیتی: جامعه‌پذیری جنسیتی، فرآیندی است که طی آن هویت نقش جنسیتی فرد شکل می‌گیرد، این فرآیند شامل مؤلفه‌هایی نظیر ترجیح نقش جنسیتی، شناسایی نقش‌های جنسیتی و شناخت معیارهای نقش جنسیتی می‌باشد (Ahmedi and Grosi, 2004).

اقتدار و سلطه مردانه: مجموعه منسجمی از ارزش‌ها یا نظریه‌ها در مورد زن و مرد که افراد یک جامعه می‌پذیرند. این ایدئولوژی مبنای تمام چیزهایی است که اعضای جامعه درست، طبیعی و مناسب می‌پندارند (Ahmedi and Grosi, 2004). در این تحقیق با توجه به نظریه‌های موجود یکی از ابعاد مهم ایدئولوژی جنسیتی، یعنی اقتدار و سلطه‌ی مردانه مورد بررسی قرار گرفته است.

دخالت خانواده شوهر: دخالت دیگران میزان تأثیرگذاری منفی اشخاص مختلف (دیگران مهم) در زندگی زن و مرد است؛ به نحوی که روند ثابت و سالم زندگی زوجین را دچار اختلال و بحران نموده و احتمال اختلاف یا جدایی آن‌ها را افزایش دهد (Riahi, Lyvrdynya, and Bahrami, 2006).

پذیرش اقتدار شوهر: کلیه‌ی اعمالی را شامل می‌شود که نشانه‌ی پذیرش اقتدار و توانایی شوهران توسط همسران است. این تصور در این تحقیق شامل صفاتی نظیر مطیع بودن و حرف شنوی داشتن، عاطفی و احساسی بودن، صبر و تحمل زیاد داشتن و انجام کلیه‌ی کارهای مربوط به نقش جنسیتی زن از جمله خانه داری و فرزندپروری است. خشونت علیه زنان ساز و کار منفی اجتماعی است که در نتیجه‌ی آن، زنان ناگزیر از پذیرش وضعیت سلطه‌پذیری می‌شوند. مهم‌ترین دلیل تاریخی این خشونت، در بررسی‌های انجام شده، به ساختار قدرت شکل گرفته بر پایه‌ی گفتمان مردسالاری بر می‌گردد و تفاوت جسمانی و وضعیت فیزیکی برتر مردان نسبت به زنان، نخستین دست‌مایه‌های تحمیل ایدئولوژی مردسالار بوده است (Yazdkhasti and Shiri, 2008).

اعتیاد شوهر: سوء مصرف مواد به عنوان متغیری بین تکانش‌گری و خشونت در نظر گرفته شده است (Salarifar, 2009). همسرآزاری جسمی - روانی در شوهرانی که الکل یا مواد مخدر مصرف می‌کنند بیشتر از آنانی است که مصرف نمی‌کنند.

نبود حمایت اجتماعی: حمایت اجتماعی به ادراک فرد از این‌که مورد توجه و علاقه دیگران است و از دیدگاه آن‌ها ارزشمند است و چنانچه دچار مشکل و ناراحتی شد سایر افراد خانواده، دوستان و سایرین که در زندگیش مؤثرند به او یاری خواهند رساند، گفته می‌شود. حمایت اجتماعی به دامنه‌ی ارتباطات متقابل بین فردی توجه دارد، هر چه میزان مبادلات فردی بیشتر باشد، میزان حمایت اجتماعی که فرد دریافت می‌کند بیشتر خواهد بود؛ عکس این رابطه نیز صادق است (Dlazar and Farahi, 2009).

خشونت علیه زنان: خشونت علیه زنان را به عنوان هر رفتار خشن وابسته به جنسیتی که موجب آسیب جسمی، جنسی یا روانی و یا رنج زنان شود، تعریف کرده است. چنین رفتاری می‌تواند با تهدید، اجبار یا سلب مطلق اختیار و آزادی صورت گرفته و در جمع یا خفا رخ دهد» (WHO, 1997). می‌توان خشونت را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- خشونت فیزیکی که خود به ۲ دسته تقسیم می‌شود:

الف- خشونت فیزیکی مستقیم که از قتل و تجاوز جنسی گرفته تا برخورد فیزیکی ناخواسته را شامل می‌شود.

ب- خشونت فیزیکی غیر مستقیم که تخریب اشیاء و پرتاب کردن اشیاء را به سمت قربانی را شامل می‌شود.

۲- خشونت روانی، عاطفی که خود به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف- خشونت کلامی شامل تهدید کردن‌ها، توهین‌ها، زدن حرف‌های تحقیر آمیز و مورد حمله قرار دادن است.

ب- تهدیدات غیر کلامی شامل ایذاء و اشاره کردن، حالات چهره و وضع بدن است (WHO, 1997)

۳- خشونت اقتصادی-اجتماعی: که شامل پول‌های قربانی و سایر منابع اقتصادی وی، ممانعت از دیدار دوستان و آشنایان و منزوی کردن قربانی از نظر برخوردهای اجتماعی می‌باشد.

یک واقعیت اجتماعی دارای ابعاد، جنبه‌ها، علل و عوامل به وجود آورنده‌ی گوناگونی می‌باشد. نظریه‌های مربوط به خشونت علیه زنان طیف نسبتاً وسیعی دارند. تئوری‌های مختلفی از حوزه‌های بیولوژیکی، روان‌شناختی، روان‌شناختی-اجتماعی و جامعه‌شناختی به عنوان دلایل خشونت علیه زنان وجود دارد. در این‌جا به بررسی تئورهای مناسب با موضوع پژوهش مورد نظر پرداخته می‌شود.

نظریه‌ی یادگیری اجتماعی: نظریه‌ی یادگیری اجتماعی را به طور عمومی، بین نظریه‌های روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی قرار می‌دهند. پیشینه‌ی این نظریه به دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ باز می‌گردد که «ژولین روتر» (Bandura, 1992) به نقش متغیرهای شناختی و اجتماعی، در شناخت شخصیت تأکید ورزید. اما با آن‌که نظریه‌ی یادگیری اجتماعی در روان‌شناسی مطرح شده است، در علوم اجتماعی بیشتر مطرح شده است. این نظریه، مرهون تحقیقات «آلبرت باندورا» است. وقتی که رفتارهای نامناسب برای کودکان الگوسازی می‌شوند (به‌خصوص زمانی که در جای دیگری مانند رسانه‌ها تقویت می‌شوند)، این الگوهای تعامل می‌توانند تجاوز و تخطی کرده و در تعاملات دیگر اجتماعی هم تکرار گردند. بر اساس این تئوری، یک ارتباط علی بین تجربه‌ی خشونت در بچگی و اقدام به خشونت نسبت به همسر در بزرگسالی و تحمل خشونت توسط همسر، رابطه وجود دارد. «فرض اصلی این تئوری این است که ما به رفتارهای ساخته شده‌ی دیگران مهم توجه می‌کنیم، این رفتارها را برداشت می‌کنیم و به‌وسیله‌ی موتور بازتولید، آن‌ها را کامل می‌کنیم» (Bandura, 1992). بر طبق این نظریه، خشونت بین والدین مدل و الگویی برای یادگیری رفتار خشونت‌گرایانه است. بچه‌هایی که خشونت والدین را تجربه و مشاهده می‌کنند، خشونت در خانواده را به عنوان یک ابزار مناسب برای بیان خشم و کنترل رفتار دیگران می‌پذیرند. بنابراین از این دیدگاه، «در خانواده‌هایی که اعضای آن در کودکی شاهد خشونت والدین بوده‌اند، احتمال بروز خشونت یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر از خانواده‌های دیگر است» (Darvishpoor, 1999). بر طبق نظریه‌ی یادگیری، خشونت از طریق مشاهده، چه به طور مستقیم و چه به‌طور غیر مستقیم آموخته می‌شود و کودکانی که از والدین خود خشونت را می‌آموزند، بیشتر از دیگر افراد در بزرگسالی مرتکب آن می‌شوند و یا به آن تن در می‌دهند (Azazi, 2001).

نظریه‌ی جامعه‌پذیری جنسیتی: منظور از جامعه‌پذیری روندی است که طی آن فرد با الگوها، هنجارها و جهت‌گیری‌های فرهنگی آشنا می‌شود، به تدریج رفتار اجتماعی مناسب را فرا می‌گیرد و از طریق قبول نقش‌های اجتماعی، خود را برای زندگی آینده آماده می‌سازد. فرد در خانواده و از طریق جامعه‌پذیری و کنش متقابلی که با والدین، همسالان و محیط مدرسه دارد، به تدریج نقش‌های جنسیتی را فرا می‌گیرد. با قبول تعارضاتی که در این نقش وجود دارد، معمولاً دختران کوچک از همان ابتدا فرا می‌گیرند که نقش جنسیتی زن بزرگسال همراه با پذیرش فرودستی به مردان و وابستگی به آنهاست. در عین حال آنها می‌آموزند که زن برای دفاع از خود در مقابل خشونت امکانات محدودی دارد. پسران نیز نقش‌های خود، یعنی نقش مرد بزرگسال را فرا می‌گیرند و متوجه می‌شوند که مردان و پسران برتر از زنانند و باید به دنبال امیال و آرزوهای خود باشند و برای کسب آن بتوانند دیگران را تحت نظارت قرار دهند (Ritzer, 2003).

نظریه‌ی فمینیستی: در زمینه‌ی خشونت، دیدگاه فمینیستی واحدی وجود ندارد؛ ولی همه‌ی رویکردهای فمینیستی، خشونت نسبت به زنان را در متن وسیع‌تری بررسی می‌کنند که همان جایگاه فرودست زنان نسبت به مردان است. در دهه‌ی هفتاد، فمینیست‌ها کوشیدند تجاوز جنسی و کتک‌زدن همسر را علائم جدی خشونت مردان نسبت به زنان معرفی کنند؛ اما این رویکرد به تازگی مورد اعتراض واقع شده و فمینیست‌ها گفته‌اند هر چه را که موجب وحشت و ارباب‌زنان می‌شود، باید در بستر کنترلی که مردان بر رفتار زنان دارند بررسی کرد (Wallace and Abbott, 2001). به اعتقاد این گروه، تسلط و انقیاد، بنیادی‌ترین ساختار ستمگری و جنسیت محسوب می‌شوند. مردها از طریق مشارکت در پدرسالاری یاد می‌گیرند که چگونه آدم‌های دیگر را با تحقیر نگاه کنند و آنها را تحت نظارت خود در آورند. همین پدرسالاری است که گناه و سرکوبی، خود آزاری و دیگر آزاری، فریب و نیرنگ بازی را می‌آفریند و همین پدیده‌ها نیز به نوبه‌ی خود مردان و زنان را به انواع دیگر بیدادگری سوق می‌دهند. به نظر فمینیست‌های رادیکال؛ پدرسالاری کمتر از همه مورد توجه قرار گرفته، ولی مهم‌ترین ساختار نابرابری اجتماعی به‌شمار می‌آید (Ritzer, 2003). صاحب نظران نظریه‌ی فمینیستی معتقدند که دلیل اصلی خشونت، وجود ساختارهای پدرسالارانه در جامعه است. مارتین، خشونت مردان نسبت به زنان را رسم و قاعده‌ی زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اساس بی‌اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته است (Azazi, 2004).

دیدگاه تضاد: در زمان ظهور تضاد، افراد جهت سازمان دهی تضاد تلاش می‌کنند، در صورتی که استفاده از سایر روش‌ها برای حل کاربردی نداشته باشد، از خشونت استفاده می‌شود. اگر برخورد و علایق میان اعضای خانواده با استفاده از خشونت حل شود، فردی که از لحاظ بدنی یا

اقتصادی قوی‌تر از دیگران است از راه و روشی (خشونت) استفاده کرده که به نظر خود بسیار موفقیت آمیز است. هر چند که بر روی روش‌های بدیل حل تضاد تأکید می‌شود، اما بسیاری اعتقاد دارند که به کارگیری روش‌های بدیل خشونت در زندگی خانوادگی به علت وابستگی‌های اقتصادی و شدید، مشکل‌تر از سایر گروه‌های اجتماعی است. تضاد یا فشارهای وارد بر فرد، الزاماً از درون خانواده نشأت نمی‌گیرد، بلکه می‌تواند ناشی از وقایع رخ داده در محیط کار یا سایر گروه‌های عمومی یا خصوصی باشد (Azazi, 2004). بر اساس این نظریه، هرچه وقایع یا موقعیت‌های تنش‌آفرینی که خانواده را تهدید می‌کند بیشتر باشد، احتمال بروز رفتار خشونت‌آمیز در آن خانواده بیشتر خواهد بود. از نظر ساختار اجتماعی فشارها و تنش‌های موجود در خانواده‌ها، به طور نامتناسب پخش شده‌اند. افرادی که در خانه‌های کوچک زندگی می‌کنند، درآمد کافی ندارند و عده‌ی فرزندان آن‌ها زیاد است، تحت تأثیر تنش‌های موقعیتی متعددی قرار دارند. ناهم‌آوازی میان ساختار اجتماعی و ساختار فرهنگی، جدایی میان اهداف و وسایل موجود یا دلخواه و امکانات نابرابر دستیابی به آن‌ها، سبب افزایش فشار بر افراد و گروه‌ها می‌شود و آن‌ها را به سوی گزینه‌های ناپه‌نجا، از جمله استفاده از خشونت، هدایت می‌کند (Azazi, 2001).

نظریه منابع: این نظریه را (Goode, 1971) مطرح گردید. وی معتقد بود زنان کسانی هستند که به لحاظ اقتصادی بیشتر به شوهرانشان وابسته‌اند. وابستگی به این معناست که آن‌ها گزینه‌ها و منابع کمتری برای از عهده برآمدن (مقابله) با تغییر رفتار (رفتار خشونت بار) همسرشان در اختیار دارند. بچه‌دار شدن و افزایش فشار مالی خانواده، زنان را بیشتر مجبور به تحمل شرایط می‌کند؛ اما زوج‌هایی که قدرت برابر در خانواده دارند، کشمکش کمتری را تجربه می‌کنند. بر پایه‌ی این نظریه، نظام خانواده، مانند هر نظام اجتماعی دیگری، دارای نظامی اقتداری است و هر کس که به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی دارد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وا دارد. در این نظریه برای مشخص نمودن میزان اقتدار فرد دارای منابع در خانواده، از روش تصمیم‌گیری (Blood & Wolf, 1960) استفاده شد. در این روش، معمولاً از یکی از اعضای خانواده سؤال می‌شود که چه کسی در خانواده، تصمیم آخر را می‌گیرد یا حرف آخر را می‌زند؟ سؤال‌های مشخص در مورد تصمیم‌گیری‌های خانوادگی مانند خرید اتومبیل، هزینه کردن بودجه‌ی خانواده، تعیین محل گردش و تفریح، خرید خانه‌ی جدید و ... پرسیده می‌شود. بنابراین فردی که حرف آخر را می‌زند، اقتدار و قدرت بیشتری دارد. (Gelles, 1985) در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید: مردانی که نسبت به زنان خود در موقعیت پایین‌تری قرار دارند، دچار سردرگمی و ناکامی می‌شوند و از آن‌جا که خشونت آخرین منبع کسب قدرت است، برای اعمال حاکمیت خود به آن توسل می‌جویند. در این تبیین، میان خشونت و جنسیت رابطه‌ای مشاهده می‌شود. به علاوه، اکثر زنان

اقتدار مرد را در زندگی خانوادگی قبول دارند. در صورتی که برای مردان، اقتدار زنان تهدیدی برای اثبات موجودیت خود است و دست به خشونت می‌زنند (Azazi, 2001).

مدل مفهومی

بر اساس مبانی و چارچوب نظری بیان شده، مدل مفهومی ذیل نشان‌دهنده تأثیر شش عامل به عنوان (متغیر مستقل) یعنی دخالت خانواده شوهر، اعتیاد شوهر، اقتدار و سلطه مردانه، جامعه‌پذیری جنسیتی، پذیرش اقتدار شوهر و نبود حمایت اجتماعی در خشونت علیه زنان (متغیر وابسته) می‌باشد که مدل مفهومی تحقیق در شکل ۱ نشان داده شده است.



شکل ۱- مدل مفهومی پژوهش (بر اساس یافته‌های محقق)

هدف این پژوهش، بررسی وضعیت خشونت علیه زنان شهر اهواز و شناسایی عوامل مؤثر بر آن می‌باشد که به دنبال آن شناخت انواع خشونت‌ها علیه زنان شهر اهواز، شناخت رابطه‌ی بین اقتدار مرد در خانواده در خشونت علیه زنان، شناخت رابطه‌ی بین جامعه‌پذیری جنسیتی در خشونت علیه زنان، شناخت رابطه‌ی بین پذیرش اقتدار شوهر در خشونت علیه زنان، شناخت رابطه‌ی بین اعتیاد شوهر در خشونت علیه زنان، شناخت رابطه‌ی بین دخالت خانواده مرد در خشونت علیه زنان، شناخت رابطه‌ی بین نبود حمایت اجتماعی در خشونت علیه زنان قرار گرفت.

فرضیه‌های پژوهش

- با مطالعه‌ی چارچوب نظری، ۶ عامل (متغیر) تأثیرگذار بر خشونت علیه زنان مشخص و شناسایی شده‌اند. بر این اساس، متغیرهای (پذیرش اقتدار شوهر، جامعه‌پذیری جنسیتی) از نظریات فمینیستی و نظریه جامعه‌پذیری، (دخاله خانواده شوهر) از نظریه ساختاری تنش-تضاد، (اقتدار و سلطه مرد و اعتیاد شوهر) از نظریه یادگیری اجتماعی (نبود حمایت اجتماعی) از نظریه منابع اقتباس شده‌اند که بر این اساس فرضیه‌های پژوهش به شرح زیر است:
- ۱- بین پذیرش اقتدار مرد در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
 - ۲- بین جامعه‌پذیری جنسیتی و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
 - ۳- بین پذیرش اقتدار شوهر و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
 - ۴- بین دخالت خانواده‌ی مرد و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
 - ۵- بین نبود حمایت اجتماعی و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.
 - ۶- بین اعتیاد شوهر و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.

روش و ابزار پژوهش

این پژوهش به لحاظ روش اجرا، توصیفی و از نوع پیمایشی می‌باشد. از نظر هدف این تحقیق کاربردی می‌باشد و با توجه به رابطه و همبستگی بین دو یا چند متغیر از نوع همبستگی می‌باشد. بنابراین روش تحقیق حاضر از نوع پیمایشی و تکنیک نمونه‌گیری و استفاده از پرسش‌نامه است. در این تحقیق، با توجه به حساسیت موضوع و عدم همکاری مسئولان دستگاه قضایی جهت دادن آمار مراجعه کنندگان از نمونه‌گیری در دسترس استفاده شد که تعداد ۲۰۰ زن متأهل مراجعه کننده به دستگاه قضایی به علت واقع شدن خشونت علیه آنها توسط همسر خویش به عنوان حجم نمونه در نظر گرفته شدند. متغیر وابسته (خشونت علیه زنان) به صورت ۱۸ گویه‌هایی مورد سنجش قرار گرفت. همچنین برای متغیرهای مستقل (دخاله خانواده‌ی مرد شامل ۵ گویه، اقتدار و سلطه مردانه شامل ۵ گویه، جامعه‌پذیری جنسیتی شامل ۴ گویه، پذیرش اقتدار شوهر شامل ۶ گویه، نبود حمایت اجتماعی شامل ۵ گویه و اعتیاد شوهر شامل ۱ گویه) مورد سنجش قرار گرفت. برای بررسی روائی پرسش‌نامه‌ی مورد نظر در این تحقیق از اعتبار صوری و برای برآورد پایایی پرسش‌نامه از آزمون آلفای کرونباخ استفاده شد. از آن جا که همه‌ی ضرایب به‌دست آمده برای متغیرها بالای ۰/۶۵ می‌باشد، می‌توان نتیجه گرفت که ابزار پژوهش ابزاری پایا و اعتماد پذیر می‌باشد. در این تحقیق، علاوه بر آمار توصیفی، از آمار استنباطی نیز استفاده شده است. همچنین برای انجام پردازش اطلاعات از نرم افزار آماری SPSS16 استفاده شد.

یافته‌های پژوهش

از کل جمعیت نمونه‌ی ۲۰۰ نفری پژوهش، میانگین سن پاسخگویان ۳۹/۴۶، انحراف استاندارد ۱۰/۸۵ و واریانس متغیر سن ۱۱۷/۷۱ بود. حدود ۵ درصد دارای تحصیلات ابتدایی بوده اند که کمترین فراوانی با تعداد ۱۱ نفر به خود اختصاص داده و بیشترین فراوانی مربوط به افراد دارای تحصیلات دیپلم است که ۵۶ نفر معادل ۲۸ درصد بود. ۲۸/۵ درصد دارای شوهر دارای تحصیلات سیکل بودند که بیشترین فراوانی با تعداد ۵۷ نفر به خود اختصاص داده است و کمترین فراوانی مربوط به افراد دارای شوهر با تحصیلات فوق لیسانس و بالاتر است که ۲ نفر معادل ۱ درصد بود. ۷۷/۵ درصد غیرشاغل و ۲۲/۵ درصد شاغل بودند. بیشترین فراوانی مربوط به بعد خانوار ۴ نفره که معادل ۲۸/۵ درصد و کمترین آن مربوط به بعد خانوار ۳ نفر که معادل ۵ درصد بودند. ۸۸/۵ درصد از همسران افراد نمونه غیرشاغل و ۱۱/۵ درصد افراد شاغل (مزد بگیر) بودند. نتایج تحقیق در پاسخ به گویه‌ها به صورت زیر به دست آمد: جامعه‌پذیری جنسیتی (۱۴ درصد = کم، ۴۱/۵ درصد = متوسط و ۴۴/۵ درصد = بالا)، اقتدار و سلطه مردانه (۱۱/۴ درصد = کم، ۵۴/۵ درصد = متوسط و ۲۰/۵ درصد = زیاد)، پذیرش اقتدار سلطه‌ی مرد (۱۸/۵ درصد = کم، ۵۳/۵ درصد = متوسط و ۲۸ درصد = زیاد)، دخالت اطرافیان زن و مرد (۱۵ درصد = کم، ۵۲/۵ درصد = متوسط و ۳۲/۵ درصد = زیاد)؛ نبود حمایت اجتماعی (۱۶ درصد = کم، ۵۴/۵ درصد = متوسط و ۲۹/۵ درصد = بالا)؛ خشونت علیه زنان (۱۷ درصد = کم، ۵۶/۶ درصد = متوسط و ۱۶/۵ درصد = بالا) بود. ۳۱/۵ درصد از افراد نمونه دارای همسر معنادار و ۵۸/۵ درصد افراد دارای همسر غیر معنادار بودند.

آزمون فرضیه‌ی اول: بین پذیرش اقتدار مرد در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.

نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ی اول بیانگر آن است که بین پذیرش اقتدار مرد در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی پیرسون (r) بین دو متغیر ۳۹۵/ به دست آمد که نشان‌دهنده‌ی وجود رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر بوده لذا با توجه به سطح معنی‌داری به دست آمده، این فرضیه در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ تأیید می‌گردد. بنابراین هر چه پذیرش اقتدار مرد در خانواده افزایش یابد، خشونت علیه زنان افزایش می‌یابد. لذا فرضیه‌ی اول که مدعی است بین پذیرش اقتدار مرد در خانواده و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد، تأیید می‌شود. این فرضیه با ۰/۹۵ اطمینان قابل قبول می‌باشد (جدول ۱).

آزمون فرضیه‌ی دوم: بین جامعه‌پذیری جنسیتی و خشونت علیه زنان رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد.

نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ی دوم بیانگر آن است که بین جامعه‌پذیری جنسیتی و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی پیرسون (r) بین دو

متغیر ۰/۳۴۹ به دست آمد که نشان‌دهنده‌ی وجود رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر بوده، لذا با توجه به سطح معنی‌داری به دست آمده، این فرضیه در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ تأیید می‌گردد. بنابراین هر چه جامعه‌پذیری جنسیتی زنان افزایش یابد، خشونت علیه آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. لذا فرضیه-۱ دوم که مدعی است بین جامعه‌پذیری جنسیتی و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد، تأیید می‌شود. این فرضیه با ۰/۹۵ اطمینان قابل قبول می‌باشد (جدول ۱).

آزمون فرضیه‌ی سوم: بین اقتدار و سلطه‌ی مردانه و خشونت علیه زنان رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد.

نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ی سوم بیانگر آن است که بین اقتدار و سلطه‌ی مردانه و خشونت علیه زنان رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی پیرسون (r) بین دو متغیر ۰/۲۵۲ به دست آمد که نشان‌دهنده‌ی وجود رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر بوده، لذا با توجه به سطح معنی‌داری به دست آمده، این فرضیه در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ تأیید می‌گردد. بنابراین هر چه اقتدار و سلطه‌ی مردانه افزایش یابد، خشونت علیه زنان افزایش می‌یابد. لذا فرضیه‌ی سوم که مدعی است بین اقتدار و سلطه‌ی مردانه و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد، تأیید می‌شود. فرضیه‌ی سوم با ۰/۹۵ اطمینان قابل قبول می‌باشد (جدول ۱).

آزمون فرضیه‌ی چهارم: بین دخالت خانوادگی مرد و خشونت علیه زنان رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد.

نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ی چهارم بیانگر آن است که بین دخالت خانوادگی مرد و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی پیرسون (r) بین دو متغیر ۰/۲۱۵ به دست آمد که نشان‌دهنده‌ی وجود رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر بوده، لذا با توجه به سطح معنی‌داری به دست آمده، این فرضیه در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ تأیید می‌گردد. بنابراین، هر چه دخالت خانوادگی مرد افزایش یابد، خشونت علیه زنان نیز افزایش می‌یابد. لذا فرضیه چهارم که مدعی است بین دخالت خانوادگی مرد و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد، تأیید می‌شود. فرضیه‌ی چهارم با ۰/۹۵ اطمینان قابل قبول می‌باشد (جدول ۱).

آزمون فرضیه پنجم: بین نبود حمایت اجتماعی و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی معنی‌داری وجود دارد. نتایج حاصل از آزمون فرضیه‌ی پنجم بیانگر آن است که بین نبود حمایت اجتماعی و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی پیرسون (r) بین دو متغیر ۰/۳۲۲ به دست آمده که نشان‌دهنده‌ی وجود رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر بوده، لذا با توجه به سطح معنی‌داری به دست آمده، این فرضیه در سطح معنی‌داری ۰/۰۵ تأیید می‌گردد. بنابراین هر چه نبود حمایت اجتماعی زنان افزایش یابد، خشونت علیه آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. لذا فرضیه-

ی فوق که مدعی است بین نبود حمایت اجتماعی و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد، تأیید می‌شود. فرضیه‌ی پنجم با ۰/۹۵ اطمینان قابل قبول می‌باشد (جدول ۱).

جدول ۱- نتایج آزمون فرضیات تحقیق

فرضیه	متغیر مستقل	متغیر وابسته	همبستگی پیرسون (r)	سطح معنی‌داری (p)	رد / تأیید
اول	پذیرش اقتدار مرد در خانواده	خشونت علیه زنان	۰/۳۹۵	۰/۰۰۰	تأیید
دوم	جامعه‌پذیری جنسیتی	خشونت علیه زنان	۰/۳۴۹	۰/۰۰۰	تأیید
سوم	اقتدار و سلطه مردانه	خشونت علیه زنان	۰/۲۵۲	۰/۰۰۶	تأیید
چهارم	دخالت خانواده مرد	خشونت علیه زنان	۰/۲۱۵	۰/۰۰۰	تأیید
پنجم	نبود حمایت اجتماعی	خشونت علیه زنان	۰/۳۲۲	۰/۰۰۰	تأیید

آزمون فرضیه‌ی ششم: بین خشونت علیه زنان، زنان دارای شوهر معنادار و زنان دارای شوهر غیرمعنادار تفاوت معنی‌دار وجود دارد.

با توجه به نتایج جدول ۲، میزان خشونت علیه زنان برای زنان دارای شوهر معنادار (میانگین=۵۲/۱، انحراف معیار=۷/۱۷) و برای زنان دارای شوهر غیرمعنادار (میانگین=۴۹/۸۴ و انحراف معیار=۴/۷۶) به دست آمد. همچنین قدر مطلق مقدار T به دست آمده معادل ۴/۱۴ و درجه آزادی آن ۱۹۸ و سطح معنی‌داری ۰/۰۲۴ بود. بنابراین، تفاوت میانگین خشونت علیه زنان در بین زنان دارای شوهر معنادار و برای زنان دارای شوهر غیرمعنادار از لحاظ آماری معنادار می‌باشد. در نتیجه خشونت علیه زنان در بین زنان دارای شوهر معنادار بیشتر از زنان دارای شوهر غیرمعنادار بوده است.

جدول ۲- نتایج آزمون T مستقل جهت مقایسه زنان دارای شوهر معنادار و زنان دارای شوهر غیرمعنادار در خشونت علیه زنان

متغیر	میانگین	انحراف معیار	تعداد	t	شاخص	
					درجه آزادی	سطح معنی‌داری
خشونت علیه زنان	معنادار	۵۲/۱	۷/۱۷	۶۳	۴/۱۴	۱۹۸
	غیرمعنادار	۴۹/۸۴	۴/۷۶	۱۳۷		
						۰/۰۲۴

بر اساس آزمون رگرسیون چند متغیری در تعیین خشونت علیه زنان از روی مجموع متغیرهای مستقل موجود، ضریب همبستگی چندگانه ($R = 0/58$) و ضریب تعیین ($R^2 = 0/41$) به دست آمده است، بنابراین از روی متغیرهای مستقل معنی دار موجود در مدل می توان تا حدود $0/41$ درصد واریانس خشونت علیه زنان را تبیین کرد؛ از آن جایی که مدل پژوهش توانسته با استفاده از متغیرهای دخالت اطرافیان زن و مرد، اختلاف سن زوجین، اقتدار و سلطه‌ی مردانه، سنت‌گرایی، فقر معیشتی $0/41$ از واریانس متغیر وابسته را پیش‌بینی کند، می توان گفت؛ از قدرت پیش‌بینی خوبی برخوردار است. هم‌چنین در جدول ۳ مقادیر تجزیه واریانس رگرسیون چند متغیره خشونت علیه زنان نشان داده شده است. همچنین نتایج ضرایب بتاهای متغیرهای مستقل مرتبط با متغیر خشونت علیه زنان در جدول ۴ گزارش شده است.

جدول ۳- نتایج تجزیه واریانس رگرسیون چند متغیره خشونت علیه زنان

منبع تغییرات	درجه آزادی	مجموع مربعات	میانگین مربعات	کمیت f	سطح معنی داری
اثر رگرسیون	۵	۱۸۰۳/۹۸۴	۳۶۰/۷۹۷		
باقی مانده	۱۸۸	۷۳۱۳/۸۲۷	۲۱/۹۶۳	۱۶/۴۲۷	۰/۰۰۰
کل	۱۹۳	۹۱۱۷/۸۱۱			

جدول ۴- ضرایب بتاهای متغیرهای مستقل مرتبط با متغیر خشونت علیه زنان

نام متغیر	ضرایب استاندارد نشده		ضرایب استاندارد شده		مقدار T	سطح معنی داری
	B	انحراف استاندارد	β			
پذیرش اقتدار مرد	۰/۸۲۱	۰/۰۸۶	۰/۳۸۷		۹/۵۴۹	۰/۰۰۰
جامعه‌پذیری جنسیتی	۰/۶۵۴	۰/۰۸۲	۰/۲۲۳		۷/۹۳۸	۰/۰۰۰
اقتدار و سلطه مردانه	۰/۵۱۴	۰/۱۲۳	۰/۲۴۱		۴/۴۳۷	۰/۰۰۶
دخالت خانواده شوهر	۰/۴۳۶	۰/۰۵۵	۰/۳۷۳		۷/۹۶۴	۰/۰۰۰
نبود حمایت اجتماعی	۰/۱۵۳	۰/۰۳۲	۰/۲۲۴		۴/۷۴۷	۰/۰۰۰

از بین ضرایب استاندارد شده‌ی متغیرهای مستقل، پذیرش اقتدار مرد با ($\beta = 0/387$)، دخالت خانواده‌ی مرد با ($\beta = 0/373$)، اقتدار و سلطه‌ی مردانه با ($\beta = 0/241$)، نبود حمایت اجتماعی با ($\beta = 0/224$)، و جامعه‌پذیری جنسیتی با ($\beta = 0/223$) به ترتیب بیشترین سهم را در میزان خشونت علیه زنان دارند (جدول ۴).

بحث و نتیجه‌گیری

در پاره‌ای از فرهنگ‌ها، خشونت یک پدیده‌ی پذیرفته شده‌ی اجتماعی شناخته می‌شود، در حالی که در فرهنگ‌های دیگر، خشونت، رفتاری غیر قابل قبول و زشت به حساب می‌آید. نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی اول نشان داد که رابطه‌ی معنادار بین دو متغیر یاد شده، مثبت و معنادار بوده است. در نتیجه هر چه پذیرش اقتدار مرد در خانواده افزایش یابد، خشونت علیه زنان افزایش می‌یابد. با توجه به این که در خانواده‌های سنتی به زن آموخته می‌شود که باید موجودی آرام، عاطفی، منفعل باشد و در بیشتر موارد باید وابسته به جنس مخالف باشد و در مواردی اعمال خشونت در مورد او لازم و واجب است و در طرف مقابل به مرد آموخته می‌شود که باید تصویر مستقل، استوار از خود رسم کند. بنابراین این مسائل موجب این می‌شود که زن در برابر خشونت مرد خود حالت اعتراضی نداشته باشد و مرد این مسأله را حق خود بداند که هر رفتاری را خودش تشخیص دهد از خود نشان دهد.

نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی دوم نشان داد که بین جامعه‌پذیری جنسیتی و خشونت علیه زنان رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری بوده است. بنابراین هر چه جامعه‌پذیری جنسیتی زنان افزایش یابد، خشونت علیه آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. فرایند جامعه‌پذیری گرایش‌ها و هویت جنسیتی را در خانواده درونی می‌کند و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی‌شدن سلطه‌ی مرد و مطیع بودن زن می‌شود، زیرا معمولاً از زنان تصویر آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم می‌کند. در چنین شرایطی زنان نقش جنسیتی سنتی مطیع بودن و در مقابل، مردان نقش سلطه‌گری مردانه را می‌پذیرند. بر این اساس، زمانی که شوهر معتقد است که از وظایف زن این است که برای همه اعضای خانواده غذا بپزد یا مسئول نظافت خانه و نگهداری بچه‌ها باشد و در مقابل زن معتقد است که زن غیر از اطاعت از شوهر خود در امور جنسی و خروج از منزل و خوشرویی هیچ وظیفه‌ی دیگری ندارد؛ در این‌جا تفسیر ناسازگاری از نقش زن وجود دارد و نظام اجتماعی چنین خانواده‌ای دارای عدم تعادل است و علیت جامعه‌شناختی یا عامل تسهیل‌کننده و مؤثر برای نزاع و خشونت زوجین وجود دارد.

نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی سوم نشان داد که بین اقتدار و سلطه‌ی مرد در خانواده و خشونت علیه زنان، رابطه‌ی معنی‌داری بوده است. بنابراین هر چه اقتدار و سلطه‌ی مرد در خانواده بیشتر باشد، خشونت علیه زنان نیز افزایش می‌یابد. بر طبق نظریه‌ی منابع که معتقد است زنانی که به لحاظ اقتصادی بیشتر به شوهرانشان وابسته‌اند، وابستگی به این معنا که آن‌ها گزینه‌ها و منابع کمتری برای مقابله با رفتار خشونت‌آمیز شوهر خود دارند. برای مثال زنانی که بچه دارند، دارای هزینه‌های بیشتری می‌باشند و چون از نظر مالی به شوهر خود وابسته‌اند و منبع دیگری برای تأمین مخارج و هزینه‌های زندگی خود ندارند، مجبور به تحمل شرایط موجود هستند. هم‌چنین در رابطه با اقتدار، فمینیست‌ها معتقدند که پسرها از طریق مشارکت در نظام پدرسالاری یاد می‌گیرند که آدم‌های دیگر را با تحقیر نگاه کنند و

آن‌ها را تحت نظارت و کنترل خود درآورند. آن‌ها معتقدند که نظام پدرسالار کمتر مورد توجه قرار گرفته، در صورتی که مهم‌ترین ساختار نابرابری اجتماعی به شمار می‌آید. از طرف دیگر دیدگاه تضاد در رابطه با اقتدار معتقد است که تقسیم نامناسب قدرت و ثروت سبب اختلاف می‌شود.

نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی چهارم نشان داد که بین دخالت اطرافیان زن و مرد، خانوادگی شوهر و خشونت علیه زنان رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری بوده است. بنابراین هر چه دخالت اطرافیان زن و مرد افزایش یابد، خشونت علیه زنان افزایش می‌یابد. این یافته با یافته‌های تحقیق (Azizian, Saroukhani, and Mahmodi, 2004) همخوانی دارد. بنابر نظر پاسونز از ویژگی‌های نقش اجتماعی تعبیر پذیری و تفسیر پذیری آن نقش از سوی بازیگر نقش می‌باشد. شخص بر اساس اختیار و آزادی خود به علت تعبیر و تفسیرپذیری نقش‌ها از نقش خود تعریف برای خود انجام می‌دهد و شخص مقابل هم (شوهر) بر اساس همین ویژگی نقش اجتماعی تعریف و تعبیری از نقش طرف مقابل دارد، و این دو تعریف مخالف باعث می‌شود که دو نفر (زن- شوهر) در مقابل هم قرار بگیرند و تضاد به‌وجود آید و در مواردی هم منجر به بروز نزاع و خشونت گردد.

نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی پنجم نشان داد که بین نبود حمایت اجتماعی و خشونت علیه زنان رابطه‌ی مثبت و معنی‌داری بوده است. بنابراین هر چه نبود حمایت اجتماعی زنان افزایش یابد، خشونت علیه آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. این نتیجه با نتیجه تحقیق (Azizian, Youngblade, Theokas, Schulenberg, Curry, Huang, and Novack, 2007) و (Saroukhani, and Mahmodi, 2004) همخوانی دارد. در خصوص تبیین این نتیجه باید گفت؛ با وجود اهمیت خشونت، هنوز هیچ سازمانی برای حمایت از قربانی به وجود نیامده است. احساس کمبود نیروی حامی، از خانواده شروع می‌شود. نه فقط زنان قربانی مجبور به تحمل خشونت هستند، بلکه خانواده‌های آنان نیز در راه مقابله با خشونت کمکی به آنان ارائه نمی‌دهند.

هنوز برای بسیاری از افراد، کتک خوردن در خانواده، روال معمولی زندگی و ناشی از رفتار اشتباه زنان است و راه‌حل تغییر رفتار زن و انجام رفتارهای مناسب با درخواست شوهر است. نیروی انتظامی، دادگاه‌ها و احتمالاً پزشکی قانونی، با ساختار مردانه و سلسه مراتب اداری خود، که معمولاً زنان از آن به دور هستند، کمکی به آنان ارائه نمی‌دهد، زیرا زنان از مراجعه به این سازمان‌ها هراس دارند و با وجود روحیه‌ی جانب دارانه از مردان، که در اکثر سازمان‌ها حاکمیت دارد، امکان دستیابی به حقوق زنان ناچیز است. مراکز مشاوره و درمانی حتی اگر به کمک رسانی آگاه باشند، به لحاظ نداشتن امکانات، قادر به انجام کمکی نیستند. در هیچ یک از سازمان‌ها و نهادهای دیگر از مدارس تا رسانه‌ها راه حلی برای کمک‌رسانی وجود ندارد.

نتایج به دست آمده از فرضیه‌ی ششم نشان داد که خشونت علیه زنان در بین زنان دارای شوهر معتاد بیشتر از زنان دارای شوهر غیرمعتاد بوده است؛ این نتیجه با نتایج تحقیقات (Sothy, 2010) و (Shams Esfand Abad and Imam Poor, 2003) همخوانی دارد. برای تبیین این نتیجه باید به نظریه‌ی تضاد استناد کرد. در این نظریه، برخی معتقدند که تنش‌های اجتماعی ناشی از کمبود یا نامناسب بودن دارایی (منابع یا بودجه‌ی مالی) یا سایر مشکلات در خانواده، کشمکش‌ها را افزایش دهند. خشونت همیشه به دلیل تنش نیست؛ اما می‌تواند یکی از راه‌هایی باشد که برخی از مردم (نه همه مردم) به استرس پاسخ می‌دهند. خانواده‌ها و زوجها در اعتیاد بیشتر خشونت خانگی را تجربه می‌کنند. به دلیل افزایش استرس و کشمکش درباره‌ی اعتیاد، خشونت در این خانواده‌ها افزایش می‌یابد. برخی از صاحب‌نظران این دیدگاه معتقدند که اعتیاد ممکن است توانایی مرد را برای داشتن احساس موفق بودن (مرد موفق بودن) از او سلب کند، بنابراین ممکن است مرد به دلیل از دست دادن احترام و جایگاهش در خانواده، احساس ترس کند. این نظریه معتقد است که وقتی مرد قادر به حمایت و تسلط بر همسرش و حفظ کنترل اوضاع نیست، ممکن است به خشونت علیه همسرش اقدام نماید. نتایج این پژوهش نشان داد که به ترتیب بیشترین سهم را در میزان خشونت علیه زنان پذیرش اقتدار مرد، دخالت خانواده شوهر، اقتدار و سلطه مردانه، نبود حمایت اجتماعی و جامعه‌پذیری جنسیتی با دارند.

بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر پیشنهادهای زیر می‌تواند سودمند باشند:

- ۱- بالا بردن آگاهی‌های جامعه در خصوص ناپسند بودن برخی از سنت‌های غلط
- ۲- تغییر نگرش‌ها و باورهای فرهنگی با استفاده از کتاب‌های آموزشی از سنین کودکی و با استفاده از رسانه‌های ارتباط جمعی به‌ویژه رسانه‌ی ملی تا بزرگسالان.
- ۳- ایجاد مراکزی در جهت حمایت از زنان مورد خشونت واقع شده و برخورد قانونی مناسب با شوهران خاطی از سوی دادگستری در برخورد با اعمال خشونت در خانه.

References

- Ahmedi, H., and Grosi, S. (2004). The effect of social and cultural factors on gender inequality in families and villages surrounding the city of Kerman. *Journal of Women's Studies*, 2 (6), 5-30. (Persian)
- Azazi, Sh. (2001). *Domestic violence, battered women*. Tehran: Sally. (Persian)
- Azazi, Sh. (2004). *Domestic violence and social violence*. *Proceedings of Social Pathologies in Iran*, 79-91. (Persian)

- Azizian, R., Saroukhani, B., & Mahmodi, M. (2004). Violence against women: A study of underlying factors in Tehran forensic center 2001. *Journal of School of Public Health and Institute of Public Health Research*, 2 (3), 37-48. (Persian)
- Bandura, A. (1992). Social learning theory. In F. Maher (Ed.). Shiraz: Rahgosha Press. (Persian)
- Bgrzayy, P. (2003). Domestic violence against women study the effective causes in the family about the city of Ilam. M.A. Thesis Women's Studies, faculty of social sciences of Allameh Tabatabai University, Tehran. (Persian)
- Blood, R. and Wolf, D. M. (1960). *Husbands and wives: The dynamics of married living*. Westport, Connecticut, USA: Greenwood Press.
- Darvishpoor, M. (1999). Why are men to encourage violence against women?. *Women Magazine*, 56. (Persian)
- Dlazr, R., and Hossein Farahi. (2009). Suicide ideation and practice religious rites in patients with depression. *Journal of Medical Sciences Ardabil*, 9 (3), 224-234. (Persian)
- Gelles, R. J. (1985). Family violence. *Annual review of Sociology*, 11, 347-367.
- Goode, W. (1971). Force and Violence in the Family. *Journal of Marriage and the Family*, 33, 624-636.
- Lhastani, A., & Madani, Y. (2010). Husbands tendency to violence against wives (case study of Shiraz). *Journal of Women and Society*, 1, 1-24. (Persian)
- Mohammadi, F., and Mirzaei, R. (2012). Social factors affecting violence against women (the city Rawansar). *Journal of Social Studies*, 6 (1), 1-29. (Persian)
- Pournaghash Tehran, S. (2005). Investigate violence in Tehrani. *Families Scholar Behavior*, 18 (50), 36-23. (Persian)
- Riahi, M.E., Lyvrdynya, A., and Bahrami kakavand, S. (2006). Sociological analysis the trend of divorce. *Women's Research*, 5 (3), 109-140. (Persian)
- Ritzer, G. (2003). *Jamh Shnasy theory in modern times*. Tehran: Academic Press. (Persian)
- Salarifar, M. R. (2009). Explaining the reasons and grounds of domestic violence. *The Journal of Islamic Studies and Psychology Expert*, 3 (4), 41-47. (Persian)
- Shams Esfand Abad, H., & Emami Pour, S. (2003). Surveying the prevalence of spouse abuse and its effective factors. *Woman in Development and Politics*, 1(5), 59-82. (Persian)
- Sothy, E. (2010). Domestic violence against women in Cambodia: Husbands control Frequency of spousal discussion and domestic violence reported by Cambodian women, *FAM*, 25, 237-246.
- Wallace, C. and Abbott, P. (2001). *Women Sociology*. In M. Najm Iraq (Ed.). Tehran: Ney Press. (Persian)
- WHO (World Health Organization). (1997). Violence against women information pack: A priority health issue. Available at: URL [http:// www.who.int/frhwhd/Vaw/info](http://www.who.int/frhwhd/Vaw/info)
- Yazdkhasti, B., and Shiri, H. (2008). Values of patriarchy and violence against women. *Women's Studies*, 6 (3), 79-55. (Persian)

- Youngblade, L.M., Theokas, C., Schulenberg, J., Curry, L., Huang, I.C., Novack, M. (2007). Risk and promotive factors in families, schools, and communities: A contextual model of positive youth development in adolescence. *Pediatrics*, 119, 47-53.

